

DOI: 10.30495/jss.2023.1985135.1556

Research Paper

Political sociology of political developments of the Qajar government from the point of view of Vilfredo Pareto's elite circulation theory

Qasim Gol Hosseini

Doctoral student of history, Shabestar branch, Islamic Azad University, Shabestar, Iran.

Manije Kazemi

Faculty member of the Department of History, Shabestar Branch, Islamic Azad University, Shabestar, Iran (corresponding author).

Shahrazad Sasanpour

Member of the Faculty of Islamic Studies, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Central Tehran, Iran.

Davood Ebrahimpour

Faculty member of the Department of Sociology, Tabriz Branch, Islamic Azad University, Tabriz, Iran.

E-mail: ebrahimpourd@iaut.ac.ir

The main goal of the present study was to analyze political sociological developments of the Qajar government from the point of view of Vilfredo Pareto's elite circulation theory. In this article, the following research questions are investigated: How can the political developments of the Qajar dynasty be analyzed from the point of view of Vilfredo Pareto's elite circulation theory? What was the role of the elites in creating the changes of the Qajar period? The research method was practical in terms of purpose, and in terms of data collection, it was qualitative in a documentary and library style, and also data collection tools were slips and note-taking. Pareto introduces the circulation of elites in the history of societies as a necessary and natural factor in the direction of progress. The political sociological analysis of the political developments of the Qajar regime showed that, lack of circulation of elites in the society of the Qajar era caused the imbalance of the political system and the inappropriate response to political and social developments, in addition to proving the inefficiency of the official elites, it stopped entering new elites in the political domain. With the fall of the tsarist government in Russia, the Qajar government, which relied on the political structure of tribal kings, suffered social disintegration.

Conflict of interest:

ACCORDING TO THE AUTHORS, THE ARTICLE DID NOT HAVE ANY CONFLICT OF INTEREST.

Key words: *The Rise of the Qajar Government, Pareto's Elite Circulation Theory, The Evolution of the Qajar Dynasty.*

جامعه‌شناسی سیاسی تحولات سیاسی حکومت قاجار از دیدگاه نظریه گردش نخبگان ویلفردو پارتو

قاسم گل‌حسینی^۱

منیژه کاظمی^۲

شهرزاد ساسان‌پور^۳

داود ابراهیم‌پور^۴

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۴۰۲/۲/۳۱

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۲/۲/۱۱

چکیده

هدف اصلی مطالعه حاضر، تحلیل جامعه‌شناختی سیاسی تحولات سیاسی حکومت قاجار از دیدگاه نظریه گردش نخبگان ویلفردو پارتو بود. در این مقاله سئوالات پژوهشی زیر مورد بررسی قرار گرفته است: تحولات سیاسی سلسله قاجار از دیدگاه نظریه گردش نخبگان ویلفردو پارتو چگونه قابل تحلیل است؟ نقش نخبگان در ایجاد تحولات دوره قاجاریه چه بود؟ روش تحقیق از نظر هدف، کاربردی و از نظر گردآوری داده‌ها، کیفی به شیوه اسنادی و کتابخانه‌ای و ابزار جمع‌آوری داده‌ها، فیش و یادداشت-برداری بود. پارتو گردش نخبگان در تاریخ جوامع را عاملی ضروری و طبیعی در جهت پیشرفت معرفی می‌نماید. تحلیل جامعه‌شناختی سیاسی تحولات سیاسی حکومت قاجار نشان داد، عدم وجود گردش نخبگان در جامعه دوره قاجار که موجب عدم تعادل نظام سیاسی و پاسخ مناسب به تحولات سیاسی و اجتماعی شد، علاوه بر این که ناکارآمدی نخبگان رسمی را به اثبات رساند، راه را برای ورود نخبگان جدید در حوزه سیاسی بست. با سقوط حکومت تزار در روسیه، حکومت قاجار نیز که متکی بر ساختار سیاسی ملوک‌الطوایفی بود، دچار از هم پاشیدگی اجتماعی گردید. واژگان کلیدی: ظهور حکومت قاجار، نظریه گردش نخبگان پارتو، تحولات سلسله قاجار.

۱. دانشجوی دکتری تاریخ، واحد شبستر، دانشگاه آزاد اسلامی، شبستر- ایران.

۲. عضو هیات علمی گروه تاریخ، واحد شبستر، دانشگاه آزاد اسلامی، شبستر- ایران (نویسنده مسئول).

۳. عضو هیات علمی گروه معارف اسلامی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران- ایران.

۴. عضو هیات علمی گروه جامعه‌شناسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز- ایران.

مقدمه

ظهور حکومت قاجاریه

حکومت قاجار ادامهٔ روند طبیعی دولت‌هایی بود که قرن‌ها بر ایران حکمرانی کرده بودند. اگر چه تفاوت‌هایی با حکومت‌های قبلی داشت، مثلاً تکلیف وارث شاه را حل می‌کرد و همیشه بزرگ‌ترین پسر شاه که مادرش قجری و قوانلو بود جانشین او شد. مالکیت با فروش زمین‌های دولت به تجار و روحانیون تثبیت می‌شد (۲: ۴۱). از استیلاي غزنویان تا به قدرت رسیدن قاجارها، الگوی غالب این گونه بود که ایل‌ها و طوایف صحراگرد ترک یکی پس از دیگری بر ایران استیلا یافته و پس از چندی به سبب خصوصیات و ویژگی‌های درونی این گونه طوایف فرو پاشیده و تجزیه شده و فرصت را به مدعی تازه از راه رسیده‌ای می‌سپردند. به همین دلیل کما بیش همان قضاوت‌هایی که در باب سایر حکومت‌ها در ایران در جریان بود، شامل حاکمان قاجاریه هم می‌گردد. گروهی از نظریه‌پردازان حکومت قاجار را دولتی مطلقه دانسته و گروهی دیگر آن را نمونه‌ای بارز از امتداد استبداد شرقی می‌پندارند. عده‌ای نیز قاجاریه را از دولت‌های فتودال شهری و یا پاتریمونیال می‌پندارند.

آقا محمدخان قاجار از ۱۱۷۳ ه.ش تا ۱۱۷۶ ه.ش به مدت سه سال حکومت کرد. پس از وی فرزند او فتحعلیشاه قاجار به سلطنت رسید. دولت قاجاریه با الگوی فتودالیسم در غرب تفاوت‌های آشکاری دارد. باید آن دولت را در ذیل الگوهایی مانند پاتریمونیالیسم و استبداد شرقی مطالعه کرد. هر کدام از این نظرگاه‌ها شواهدی نیز برای مدعای خویش به دست می‌دهند که در هر مورد نیز در خور اعتنا می‌باشد. قاجاریه از یک سو میراث‌دار سنت قبیلگی ترکان با تمام مختصات آن بودند و البته از سوی دیگر خود را وارث تاج و تخت شاهان باستانی ایران می‌دانستند. شیوه حکمرانی آن‌ها نیز بین تمرکز قوای ایرانشهری و سنت تمرکزگرای قبیلگی در نوسان بود. قاجارها از لحاظ شیوهٔ به قدرت رسیدن هیچ تفاوتی با اسلاف ترک و ترکمن‌شان که از قرون سوم و چهارم هجری شروع به عرض اندام در ایران کرده بودند نداشتند. در واقع قاجاریه ادامهٔ روند تکرار شونده‌ای بود که حکومت را در میان طوایف مختلف جابجا می‌کرد. شاه مانند رئیس یک قبیلۀ بزرگی رفتار می‌کرد که با توجه به قدرت شمشیر موفق شده قلمرو تحت امر قبیلۀ خویش را وسعت بیشتری ببخشد. البته این حکومت در ابتدا اگر چه قبیلۀ‌ای بود اما به تدریج و از دوره ناصرالدین شاه به این شیوه نبود. از یک طرف به سبب شرایط اقلیمی و همچنین باورهای اعتقادی و باستانی استبدادی عمیق و ریشه‌دار در ایران وجود داشت و از طرف دیگر تمرکزگری حاکم بر طوایف صحراگرد ترک این استبداد مطلقه را بارها با چالش جدی روبرو می‌کرد. در طول تاریخ بعد از اسلام قبایل ترک و ترکمان متعددی قدرت را در این مملکت به دست گرفته‌اند. سهم‌خواهی قبایل هم پیمان همواره یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های حاکمان در هنگام استقرار بر کرسی حکومت بوده است. آشوب‌طلبی فرماندهان نظامی و همچنین بحران تکرار شوندهٔ جانشینی یکی دیگر از نشانه‌های برجستهٔ حکوت این طوایف بر ایران بوده است (۲: ۴۹). این مؤلفه‌ها به عصر قاجار و به روزگار حکومت آن‌ها نیز منتقل گردید.

با این همه آن چه دوره قاجار را از سایر دوران استیلای حکومت‌های قبل‌تر متفاوت می‌کرد تحولات شتابان جهان به سمت توسعه سیاسی، صنعتی بود. تاثیر این تحولات جامعه ایران و ساخت قدرت قبیله قاجاریه را تحت‌الشعاع قرار داد. روابط بین‌المللی روز به روز پیچیده‌تر می‌شد و دولت قاجار که بر مبنای ساختار قبیله‌گی و به شیوه اسلافش پایه‌گذاری شده بود توانایی رو در رویی با امواج در هم شکننده دیپلماسی جدید را نداشت. در حالی که دربار قاجار هنوز یادآور دربارهای دودمان‌های ترک و ترکمن قرون ماضی بود که با توجه به مناسبات دنیای جدید، تحول و اصلاح دولت و ساخت قدرت به شدت احساس می‌شد. این عوامل باعث گردید که در اغلب مواقع دولت قاجار که در داخل کشور استبداد مطلقه را اعمال می‌کرد در تقابل و یا تعامل با دول بیگانه نقشی انفعالی داشته باشد (۱: ۱۵۴).

در نظام‌های سیاسی قبیله‌ای حاکم بر ایران نهادهای تحدید قدرت سیاسی وجود نداشته است و همیشه قدرت‌های حاکم، فاسد و از درون آماده انحطاط شده و با کوچک‌ترین برخورد خارجی فرو ریخته‌اند و در تمام سلسله‌های ایرانی، این خصوصیت دیده می‌شود (۲۴: ۲۹). قدرت سیاسی حاکم مطلق است و هیچ عنصری آن را مشروط نمی‌کند و در نتیجه آبادانی و ویرانی ملک از پادشاهان است و این خصوصیت در ایران دچار تحولات عمیق نشده است. نظام سیاسی هر جامعه نظامی مستقل نیست و در حالت تجرد به سر نمی‌برد، بلکه با پدیده‌های دیگر اجتماع ارتباط دارد. نظام سیاسی در نظام اجتماعی توسط شرایط اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی مشروط می‌گردد. ساختار نظام سیاسی متکی به ارتش در مقابل ساختار نظام سیاسی - مدنی قرار می‌گیرد. در چنین جامعه‌ای ساختار مدنی توان نگهداری نظام سیاسی را ندارد و در نتیجه ارتش محل اتکای نظام سیاسی می‌گردد. در غرب به دلیل وجود اشراف بسیار قدرت‌مند، نظام‌های فردی نتوانستند دارای قدرت مطلقه شوند و در مجموع نظام اجتماعی غرب چنین اجازه‌ای را به حاکمان نداد که همانند شرق به اعمال قدرت مطلقه بپردازند. چون حکومت آن‌ها دارای مبنای مدنی و بر پایه‌های مستحکم اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و فرهنگی قرار گرفته و اصل نظام توسط نیروی نظامی و استعداد شخص فرمانروا حراست نمی‌شد. یعنی اگر قدرت سیاسی در مواقعی به حداقل توان هم تنزل یافته این امکان برای کسی دست نمی‌داده که با شورش بر حاکم به راحتی قدرت را به دست گیرد و حکومتی جدید بر پا کند. در واقع کل نظام سیاسی به نحوی شکل گرفته که نظام اجتماعی از آن دفاع و حمایت می‌کرد و در تاریخ کشورهای صنعتی معمولاً شاهد الگوهای رفتار سیاسی شبیه شرق نبوده‌ایم (۲۴: ۳۸).

عنصر مشروعیت‌بخش مورد توجه آقا محمدخان، مشروعیت برخاسته از حسب و نسب دودمانی بود. در تاریخ ایران، بسیاری از حکومت‌ها، منشأ قبیله‌ای داشتند و یکی از عوامل مؤثر در تشکیل حکومت‌ها، همبستگی و وابستگی بین افراد قبایل بود. این همبستگی که این‌خلدون از آن به عصبیت یاد کرده، افراد قبیله را به یکدیگر نزدیک کرده و در تحکیم و بسط قدرت آنان نقش زیادی داشت (۱۶: ۳۴۱). سلسله قاجار هم اساس قبیله‌ای داشت و رسیدن قاجارها به حکومت حاصل تحول داخلی در درون

ایل قاجار بود. قبایلی که به دنبال سقوط صفویه در ایران وارد منازعات قدرت شدند، از نظر اعتبار و نقش سیاسی - نظامی در یک سطح اعتبار قرار نداشتند. آقا محمدخان و قاجارها برای برکشیدن منزلت ایلی و تأکید بر استحقاق ارثی خود در حکومت با تکیه بر نسب‌نامه‌ای سعی کردند مشروعیت خود را بر دیگر قبایل و رقبا ثابت نمایند. ایرادات اساسی به این نسب‌نامه وارد شده و آن را ساختگی می‌دانند (۲۱):

۱۳). روایت رسمی قاجارها نشان می‌دهد که «سرتاق نویان ابن سبابانویان بن جلایر بن نیرون» جد بزرگ آن‌ها در رأس قوم خود همراه هولاکوخان از مغولستان عازم ایران گردید. او یکی از سپهسالاران هولاکوخان بود که در زمان آباقخان به منصب اتابکی ارغون رسید و به حکومت یک ولایت منصوب شد. قاجارنویان جد اعلای این قبیله فرزند سرتاق، در سال ۶۹۴ ه.ق جای پدر را گرفت و غازان امارت و حقوق پدر را به وی باز گرداند. شاخه‌ای از قاجارها در قرن هشتم به شام کوچیدند و یکی از طوایف آن - ها سلسله جلایریان را تأسیس نمود. قاجارها بعداً در لشکرکشی تیمور به شام، به ایران باز گردانده شده و در آذربایجان ساکن شدند. این نویسندگان اوزون حسن را هم با قاجارها از یک ریشه می‌دانند (۲۶: ۲۵) و (۱۳: ۷۰۷۵). به خاطر آن که مادر شاه اسماعیل اول صفوی از آق‌قویونلوها بود، منابع قاجاریه مدعی هستند، وی به خاطر همین مسئله «به طریق یگانگی و ایلیت» با قاجارها برخورد می‌کرد (۱۳: ۷۰۷۶). از اهداف بیان این نسب برای آقا محمدخان این بود که استحقاق ارثی او در رسیدن به سلطنت نشان داده شود و با بیان ویژگی‌های فردی او سعی شد لیاقت ذاتی و فردی وی هم برای سلطنت مشخص گردد. مورخان با بیان این نسب، خواهان انتقال مشروعیت جهانگشایان ترک و مغول به قاجارها بودند تا رعایا خود را مملوک آن‌ها بدانند و تلاش می‌کردند تا قاجارها را مؤسسان سلسله جلایری و آق‌قویونلو معرفی نمایند، تا آن‌ها را دارای سابقه حکمرانی بر ایران زمین قلمداد کنند که حتی حکومت صفویه نیز به آن‌ها تعلق داشت. ریشه انتساب قاجارها به مغولان و جهانگشایان تاریخ به فرهنگ‌مندی و تقدس موروثی خاندان چنگیز و اخلاقی و حق انحصاری آن‌ها برای حکومت و باور به شکست‌ناپذیری مغول‌ها در میان ترک‌ها و ایرانیان باز می‌گشت. خاطره مغولان در بین مردمان شهری ایران چیزی جز کشتار و ترس و هیبت نبود و قاجارها در تلاش بودند خود را میراث‌دار آن‌ها معرفی کنند و ترس خود را در دل مردم جای داده و سبب اطاعت بی‌چون و چرای مردمان ایران شوند. لقب ترکی «خاقان» برای آقا محمدخان و دیگر شاهان این سلسله، نماد دعوی سروری بر ایلات بود. شاه با این لقب سعی داشت، خود را شاه ترکان معرفی کرده و اطاعت بی‌چون و چرای ایلات را که قدرت نظامی ایران در چنگ آنان بود، به دست آورد و قدرت مطلقه خود را بر آن‌ها تحمیل نماید. ایلات بعد از استیلای مغولان نقش مهمی در ساخت حکومت داشته و قدرت دولت مرکزی بر طبق خواست آن‌ها می‌چرخید. اگر چه صفویان از زمان شاه عباس اول سعی نمودند این نقش را کمرنگ نمایند، اما در منازعات قدرت پس از صفویان، رؤسای قبایل برای رسیدن به حکومت و برکشیدن خود از مقام رئیس قبیله به سلطنت ایران زمین وارد منازعه با دیگر

قبایل رقیب شدند. آقا محمدخان به خوبی به ظرفیت قبایل در تغییر قدرت سیاسی در ایران پی برده و سعی داشت با طرح نسب مغولی و ترکی برای قاجارها، خود را بالاتر از دیگر ایلات حاضر در صحنه قدرت در ایران نشان داده و قدرت نظامی آن‌ها را در خدمت خود قرار دهد. آقا محمدخان علاوه بر انتساب خود به مغولان، به قوانین چنگیزی و صحراگردان نیز احترام می‌گذاشت، تا خود را میراث‌دار و ادامه دهنده سنن حکومتی جهانگشایان ترک و مغول معرفی نماید. گویا در این زمان سنت‌های صحراگردان و ترکان و مغولان به عنوان سرچشمه مشروعیت تلقی می‌گردید و آقا محمدخان خود را موظف به رعایت آن‌ها می‌دانست و تلاش می‌کرد مشی قبیل‌ای را حفظ کند. او علاقه خاصی به چنگیزخان و تیمور گورکانی داشت و از میان قصه و تواریخ شاهان گذشته، تاریخ چنگیزخان و امیر تیمور گورکانی را پسندیده و انتخاب نموده و خود به رسم و آیین و قواعد و قوانین این دو سلطان جهانگیر جهاندار رفتار می‌نمود و فرموده بود صورت چنگیزخان را در مجلس پادشاهی بالای سرش و صورت امیر تیمور گورکانی را در پیش رویش نصب نموده بودند. بسیاری از کشتارهای آقا محمدخان یادآور آن دو فاتح بود، برای نمونه آقا محمدخان در توجیه کشتار مردم کرمان به حاج ابراهیم خان کلانتر گفته بود، مکرر با حق تعالی مناجات و عرض حاجت کرده‌ام که اگر کرمانیان را استحقاقی نیست مرا بر آن شهر ظفر مده و آلا به قتل عام خواهم پرداخت، همانا گناهی کرده‌اند که مرا در قتل آنان رحمتی در دل نیست و آلا قسی‌القلب نیستم (۱۳: ۷۴۱۹). این گفتار، سخنرانی چنگیزخان در بخارا را به ذهن می‌آورد که خطاب به مردم شهر گفت: ای قوم بدانید که شما گناه‌های بزرگ کرده‌اید و این گناه‌های بزرگ، بزرگان شما کرده‌اند از من بپرسید که این سخن به چه دلیل می‌گویم. سبب آن که من عذاب خدام اگر شما گناه‌های بزرگ نکردتی خدای چون من عذاب را به سر شما نفرستادی (۱۷: ۸۱). محمود میرزا قاجار پس از گزارش واقعه کرمان می‌نویسد: «از روزگار چنگیزی گذشته و آن قتل‌های چنگیزی گویا قتل عامی به این تمامی در ملکی از برای ملکی دست به هم نداد» (۱۹: ۶۴). آقا محمدخان در هنگام جنگ و مجازات چهره فاتحی که میراث‌دار چنگیز و تیمور بود به خود می‌گرفت. یکی از سیاست‌های ملک‌داری آقا محمدخان در راستای تاسی به مغولان و ادامه دادن سنت‌های ملک‌داری آنان این بود که هر وقت امیری یا ناحیه‌ای علیه او شورش می‌نمود، به شدت تمام با آن‌ها برخورد می‌کرد و حکم به قتل و غارت و کشتار می‌داد تا این اقدام باعث عبرت دیگران گردیده و جرئت قیام و مخالفت را از دیگران بگیرد (۱۸: ۴۹). روش او در برقراری نظم و فتوحات مثل چنگیزخان و تیمور بود. فتوحات خارق‌العاده او به دلیل خشونت تمام آن‌ها بود که دلیل آن می‌تواند یادآور فتوحات چنگیزخان و تیمور و دست یافتن به اقتداری نظیر آن دو باشد. سرکوب‌ها و خشونت‌هایی که او در فتح مناطق غربی و جنوبی ایران به خرج داد، باعث شد که در مناطقی نظیر آذربایجان، حاکمان محلی بدون مقاومت تسلیم شدند و این مناطق بدون جنگ و خونریزی تصرف شد (۲۶: ۱۹۱) و (۱۰: ۱۴۱۳) و (۱۹: ۴۹). مورخان قاجار برای یادآوری خاطرات

مغولان، در گزارش قتل و عام‌های خان قاجار از اصطلاح مغولی «یاسا» استفاده می‌کنند (۲۶: ۱۵۰). آقا محمدخان در موارد متعددی به خاستگاه ترکی خود مباحث کرده و ایل قاجار را برتر از دیگر طوایف ترکان می‌داند. برای نمونه در نامه‌ای به میرمعصوم بیگ والی بخارا می‌نویسد:

«همه عالم از نسل حوا و آدمند و اگر به نسل پادشاهان توران مکابرت باید و مفاخرت شاید، فرع ما نیز از آن اصل و فرق ما نیز از آن وصل خواهد بود، سلاله و نتیجه قاجارنویان نه از منقبت و قنقرات ادنی است، بلکه دوده ستوده ایل جلیل نبیل تا خود از سلدوس و جلایر و اوزبک اعلی است. خداوند جهانیان جهان بخش را شکر سزد که ممالک توران و ایران و روم و روس و چین و ماچین و ختا و ختن و هندوستان را به دودمان بزرگ اتراک موهبت فرمود، در این صورت اولی آن که هر یک به ملک خود قناعت کنند و پای از حد خود بیرون نهند» (۱۳: ۷۳۹۷). در موارد دیگری نیز او بر اتحاد ایلات ترک و اقدام مشترک علیه زندیه و دشمنان تأکید کرده است (۱۸: ۳۳). همین گرایش را دیگر سران قاجار هم داشتند و پادشاهی آقا محمدخان را مایه افتخار تمامی قبایل و طوایف اتراک تلقی می‌کردند (۲۶: ۲۸۲). آقا محمدخان قصد داشت با استفاده از مشروعیت ترکی و انتساب قاجارها به حکمرانان ترک و مغول، خود را میراث‌دار و ادامه دهنده سنت سلطنت مغولان و ترکان در ایران معرفی نماید تا از این طریق با متحد نمودن قبایل متعدد ترک و مغول در زیر پرچم قاجارها، شرایط را برای اطاعت‌پذیری آن‌ها فراهم نموده و با ایجاد اتحادهای ایلی از قدرت نظامی آن‌ها در جهت رسیدن به پادشاهی ایران استفاده نماید. او برای رسیدن به قدرت مجبور شد تا شبکه‌ای از اتحادهای ایلی در ایران ایجاد نماید. شاهکار اصلی وی در رسیدن به قدرت متحد کردن ایلات ایران زیر نظر خود بود (۳: ۱۸۰). ایل قاجار در این دوره به دو شاخه عمده یوخاری باش و اشاقه باش یا دولو و قویونلو تقسیم شده بود. خاندان حکومتگر قاجار که از شاخه قویونلو بودند، می‌بایست برتری خود را در درون قبیله نیز ثابت می‌کردند. مورخان قاجار در بیان سرگذشت قاجارهای قویونلو تنها به بیان داستانی مختصر از زندگی شاه قلی، خان اشاقه باش اکتفا کرده و پس از آن به زندگی و سرگذشت فتحعلیخان فرزند وی می‌پردازند. به نظر شاه قلی خان و اجدادش در کنار طایفه رقیب یوخاری باش، درخشش چندانی نداشتند و گرنه مورخین قاجاری به آن می‌پرداختند. آقا محمدخان برای رسیدن به حکمرانی در گام اول کوشید تا ریاست خود بر قبیله قاجار را تحکیم بخشیده و به منازعات درونی آن پایان دهد. او رسیدن به مقام ایلخانی و شیخ قبیله قاجار را مقدمه‌ای برای رسیدن به سلطنت می‌دانست، در واقع رسیدن به مقام ایلخانی قبیله قاجار، آقا محمدخان را همسنگ با دیگر رؤسای ایلات و طوایف می‌کرد. او برای متحد نمودن ایل قاجار زیر نظر خود، امرای یوخاری باش را که در خون پدر و اقاربش نقش داشتند و خود او را به عادل‌شاه سپرده بودند که این آخری وی را اخته کرده بود، عفو کرد و از آن‌ها در گذشت. خشونت او در فتح سرزمین‌ها، با ملایمت او در قبیله قاجار تفاوت اساسی داشت. او با مشاهده اختلافات زندیه، می‌دانست خاندانی که دچار نفاق باشد

پایدار نخواهد بود و در منازعات قدرت از بین خواهد رفت، پس برای به دست آوردن حمایت تمام اعضای قبیله قاجار، دولوها را بخشید. او در طول حکمرانی، آن‌ها را به مناصب مهم گماشت و با این روش توانست حمایت و پشتیبانی سران دولو را به طرف خود جلب نموده و زمینه تصاحب سلطنت ایرانی را فراهم نماید (۲۶: ۱۰۱). در سنت استپی حکومت حق تمام اعضای خاندان حاکمه بود، آقا محمدخان نیز با گماشتن سران دولو به مناصب مهم و تدبیر وی در انتخاب جانشینان بعدی از بین فرزندان که مادرشان از دولوها بود، توانست آن‌ها را با خود متحد کند. بر خلاف دولوها، برادران آقا محمدخان قاجار با او از در مخاصمه بر آمدند. در فاصله سال‌های ۱۱۹۳ تا ۱۱۹۹ ه.ق. بیشترین وقت و توان خود را صرف مقابله و مبارزه با برادرانش برای تحکیم قدرت خود بر ایل قاجار نمود و در این مدت نتوانست از تهران و مازندران پای فراتر گذارد (۹: ۲۳). برادران او علی‌رغم ارشدیت وی، به خاطر شرایط خاص جسمانی او را لایق حکمرانی نمی‌دانستند و همواره مشکلاتی برای او فراهم می‌کردند (۲۶: ۸۹) و (۱۹: ۹۰). آقا محمد خان بعد از غلبه بر برادران خود و استیلا بر شمال ایران در برابر زندیه حالت تهاجمی گرفت. نویسندگان دوره قاجار آقا محمدخان نظیر فتحعلی‌خان، محمدحسن خان و برادر وی حسین قلی‌خان را نیز جزو شاهان و سلاطین به حساب آورده و آقا محمدخان را چهارمین شاه قاجار می‌دانند (۲۶: ۳۲) و (۱۳: ۷۰۸۵) و (۹: ۴۱) و (۱۱: ۱۴). قاجاریه را پس از صفویه و ادامه آن فرض کردند و در نتیجه مشروعیت حکومت افشاریه و زندیه و دیگر مدعیان آن دوره را نادیده گرفته و غاصب مقام سلطنت معرفی کردند. خود او در نامه‌ای، شاهرخ افشاری و دیگر بازماندگان نادر را با عنوان «أولاد امامقلی پوستان دوز» تحقیر کرده و مقام شاهی او را به خاطر نسب پست دودمانی زیر سؤال می‌برد (۲۲: ۱۵). از این طریق آقا محمدخان مشروعیت موروثی را به عنوان کسی که اجدادش نیز شاه بودند و از سلسله شاهی سر بر آورده بود، کسب می‌کرد. تعلق ایل قاجار به قبایل قزلباش نیز فرصت مناسبی برای آقا محمدخان بود، تا خود را ادامه دهنده سنت قزلباشان در اداره ایران نشان دهد. ایل قاجار از معدود طوایف قزلباش بود که ساختار ایلی و نظامی خود را حفظ کرده بود و می‌توانست ادعای میراث‌بری از صفویان را داشته باشد. مورخان این دوره، لشکر آقا محمدخان را «قزلباشیه» خطاب کرده‌اند تا قاجارها را ادامه دهنده حکومت صفویان نشان دهند (۲۶: ۹۱).

هدف کلی مقاله حاضر، تحلیل جامعه‌شناختی - سیاسی تحولات سیاسی سلسله قاجار از دیدگاه نظریه گردش نخبگان ویلفردو پارتو می‌باشد.

سوالات پژوهشی

۱. تحولات سیاسی سلسله قاجار از دیدگاه نظریه گردش نخبگان ویلفردو پارتو چگونه قابل تحلیل است؟
۲. نقش نخبگان در ایجاد تحولات دوره قاجاریه چه بود؟

روش تحقیق

طرح تحقیق از نظر هدف، کاربردی و از نظر گردآوری داده‌ها، توصیفی-تحلیلی است. با توجه به ماهیت مسأله مورد بررسی، روش تحقیق، کیفی به شیوه اسنادی و کتابخانه‌ای و ابزار جمع‌آوری داده‌های اسنادی، فیش و یادداشت‌برداری می‌باشد.

ویلفردو پارتو و گردش نخبگان

پارتو گردش نخبگان در تاریخ جوامع را عاملی ضروری و طبیعی در جهت پیشرفت معرفی می‌نماید. او در تبیین این نظر خویش چنین توضیح می‌دهد که «اگر نخبگان حکومتی نتوانند راهی برای جذب افراد استثنایی بیابند که از طبقات پایین خودشان را بالا می‌کشند در هیئت سیاسی و بدنه اجتماعی عدم تعادل پیش می‌آید. این عدم تعادل یا از طریق باز کردن مداخل‌های تازه در مسیرهای تحرک اجتماعی ترمیم می‌شود یا از طریق براندازی نخبگان حکومتی قدیمی و ناکارآمد و جایگزین نخبگان شایسته‌تر به جای آن‌ها رفع می‌شود» (۲۳: ۷۶). بر طبق نظریه پارتو، اگر نخبگان جدید بر آمده از توده‌ها، به هر جهتی نتوانند وارد بدنه سیاسی و اجتماعی شوند جامعه در عرصه‌های مختلف، دچار عدم تعادل گشته و این عدم تعادل، جامعه و حکومت را تا حد فروپاشی پیش می‌برد. در جوامع بسته که گردش نخبگان وجود نداشته و یا حتی کند بوده است، نخبگان جدید بر آمده در جامعه، با عصیان و انقلاب، جای نخبگان فرتوت قدیم را می‌گیرند. در این تبیین پارتو، انقلاب‌ها، عصیان‌ها و ظهور و سقوط سلسله‌ها در تاریخ و گردش نخبگان با خشونت بوده است. چرا که نخبگان فرتوت و محافظه کار قدیمی، نتوانسته پل و مدخلی برای ورود نخبگان جدید در حاکمیت برقرار سازند. در جوامع باز و متعادل، همواره ترکیب متناسبی از نخبگان جدید و قدیم وجود دارد. چنین جوامعی کمتر دچار تغییر و تحول ناگهانی می‌شوند چرا که تغییرات نخبگان به صورت تدریجی و آرام است و تعادل در جامعه برقرار است در حالی که در جوامع بسته، به جهت حاکمیت الیگارشی، نخبگان جدید یا نمی‌توانند و یا به سختی اجازه ورود به بدنه سیاسی-اجتماعی و حاکمیتی را می‌یابند. در چنین جوامعی مناصب، میان عده‌ای خاص رد و بدل می‌شوند. از دید پارتو، خاستگاه گروه برگزیدگان، نابرابری‌های زیستی و روانی در میان شهروندان است. به عبارتی دیگر، نخبگی از ویژگی‌های انسانی و توانایی‌های فردی یا غرایز ریشه می‌گیرد. نخبگی را نباید در نیروهای ناشناختی و ماورای طبیعت یا در فرآورده‌های طبیعی پیشرفت فنی دید، بلکه آن را باید در جنبه‌های (زیستی- روانی) و نابرابری‌های ذاتی افراد جستجو کرد (۲۵: ۴۷۱).

مهم‌ترین نقش پارتو در نظریه‌پردازی نخبگان، بررسی جامعه‌شناسانه کنش‌های منطقی و غیر منطقی انسان‌ها بوده است. از نظر بیشتر جامعه‌شناسان، رویکرد پارتو، بیشتر روان‌شناختی است. یعنی پارتو، در طراحی اندیشه‌ها و نظریه خویش، بیشتر بر بعد روان‌شناختی افراد تأکید کرده است و انسان‌ها را به لحاظ

ماهیت روان‌شناختی به دو گروه نخبه و توده، تقسیم‌بندی نموده است و خود نخبگان را نیز به دو دسته نخبگان حاکم و نخبگان غیر حاکم، بخش‌بندی کرده است. در نتیجه، بنیاد نظریه نخبگان پارتو، اختلاف استعدادها، عامل اصلی مبارزه در کسب قدرت می‌باشد. پارتو، مخالف سرسخت مارکسیسم و برابری-خواهی لیبرال دموکراسی بود. وی بیان می‌داشت که اغلب افراد و طبقات، زور خود را در دستیابی به قدرت از دست داده و در نتیجه، به علت طغیان و توسل به خشونت، بیش از پیش منفور می‌گردند. وی بر این نظر بود که وقتی یک موجود زنده، احساساتی را از دست می‌دهد که در شرایط معینی، به خاطر تنازع برای بقا بر او لازم‌اند، این نشانه‌ای از انحطاط آن موجود است و عدم وجود چنین احساساتی دیر یا زود، سبب انقراض کل آن نوع خواهد شد و این نشانه‌ای از انحطاط و سقوط آن موجود و نوع است. وی بر این نظر بود که اگر گروهی، از ریختن خون دشمن خودداری کند، در نهایت محتاج بخشایش آن دشمن خواهد شد. هر انسانی که از خون وحشت داشته باشد، دیر یا زود به شکار انسان جنگ‌طلب دیگری خواهد آمد. در نظر پارتو، در این کره خاکی نمی‌توان حتی یک وجب از خاکی را بتوان یافت که زمانی در تاریخ به زور شمشیر فتح نشده باشد و جایی را نمی‌توان یافت که عده‌ای آن را با زور تصرف نکرده باشند.

در نظر پارتو، واژه حق، ناشی از قدرت است. وی در تبیین این نوع آراء در رابطه با قدرت؛ متجانس با افکار فیلسوف آلمانی اسوالد اشپنگلر بود. در نظر پارتو هر نخبه‌ای که آماده نبرد برای دفاع از جایگاه خویش نیست، در معرض سقوط و اضمحلال قرار دارد و تنها گزینه ممکن برای چنین نخبه فرتوتی، باز گذاشتن راه به نخبه قوی و جدید دیگر است. پارتو، تاریخ بشری را سراسر پر از کشمکش میان همه گروه‌های مختلف با منافع متفاوت و بیش از همه میان نخبگان در قدرت (حاکم) با نخبگان بیرون از قدرت (حاکم) و در انتظار قدرت می‌داند. این درست همان پیش‌بینی پارتو بود که در هفتاد سال تجربه شوروی سوسیالیستی را، تاریخ قرن بیستم به اثبات رساند و نشان داد. در نظر پارتو، برای این که جامعه دارای تعادل و عملکرد مناسبی داشته باشد بایستی تعادلی تعاملی، میان این دو دسته از افراد برقرار باشد، چرا که رابطه کارکردی میان این دو، تکمیل‌کننده همدیگر هستند. پارتو در نمونه‌یابی‌های واقعی تاریخی بر این طبقات، قیصر ویلهلم اول را بازمانده طبقه دوم و بیسمارک را نمونه‌ای از طبقه اول معرفی کرده است (۷: ۶۷). به نظر پارتو، شاید این دو جدا از همدیگر، هیچ کاری را نمی‌توانستند به خوبی به پیش برند ولی عملکرد تعاملی میان این دو، سبب شد که در تاریخ قرن نوزدهم اروپا، به طور درخشانی جلوه نمایند و هر یک، آن چه را که دیگری نداشت، تکمیل نماید. هر کدام از این نخبگان حاکم، دلالتی هستند که با فساد و رسوایی‌های‌شان مردم را رنج می‌دهند. نخبگان طبقه بالای جامعه بازمانده-های طبقه اول هستند که حکومت قبلی را ساقط و خود سلسله جدید را به وجود آورده بودند نخبگان غیر حاکم، نخبگان در انتظار قدرت هستند که پا پیش می‌گذارند و به هر نحو ممکن، خود را می‌خواهند

جایگزین نخبگان حاکم نمایند. نخبگان و بهترین‌های طبقه پایین جامعه هستند و به دنبال اعتبار بخشیدن به خود و جایگاه‌شان می‌باشند.

پارتو، در این نزاع دیالکتیکی (تز - آنتی‌تز - سنتز) ظهور و سقوط سلسله‌ها را طی این گردش‌نخبگان تبیین و تعریف می‌نماید. در این باره، پارتو، چنین نظر داده که اگر گروه مسلط (نخبگان حاکم) خردمند باشند، فرصت‌هایی را برای بهترین افراد از خاستگاه‌های دیگر (نخبگان غیر حاکم) فراهم آورند، تا آن‌ها نیز به ترتیبی به مزایا و پاداش‌هایی دست یابند مجبور به استفاده از زور برای دفاع و به دست آوردن این مزایا نخواهند شد. در نظر وی، پیوسته (نخبگان غیر حاکم) بر آمده از طبقات پایین، در حال شکل‌گیری حالت اپوزیسیون برای نخبگان حاکم می‌باشند (۷: ۳۴۹). اما در نظر پارتو و بر طبق شواهد تاریخی از میان همه فرهنگ‌ها و جوامع، تعداد اندکی از اشرافیت و آریستوکراسی‌های دیر پا، بر ماهیت ضروری و خردمندانه این فرآیند آگاهی و اشراف می‌یابند، چرا که اکثر آن‌ها چنین ترجیح داده‌اند که همه امتیازات را به طور انحصاری برای خویش حفظ کنند و این گذر زمان است که باج نخبگان غیر حاکم را از آن‌ها می‌ستاند؛ و آن‌گاه که حاکمان (نخبگان فرتوت) در اثر اسراف و اشرافیت، فاسدتر، تن‌زده‌تر، فرسوده‌تر و معالماً ضعیف‌تر می‌شوند؛ این جاست که نخبگان غیر حاکم در انتظار قدرت، بر می‌کشند و آن‌ها را از سربر قدرت به پایین می‌کشند و این چنین، ظهور و سقوط سلسله‌ها در تاریخ تکرار می‌گردد. در نظر پارتو، گردش‌نخبگان، ویژگی بارز فرایندهای اجتماعی جوامع در بستر تاریخ می‌باشد و این سنت محتوم تاریخ است که نخبگان قدرت‌مند (شیران) به قدرت می‌رسند (ظهور سلسله جدید) و نخبگان فرتوت قدرت و نخبگان حاکم از سربر قدرت فرو کشیده می‌شوند (سقوط سلسله قبلی). تاریخ، گورستان آریستوکراسی‌ها است.

پیشینه تحقیق

در مورد ظهور سلسله قاجار و تحولات آن مطالعات و تحقیقاتی به انجام رسیده است. دهقان-نژاد (۱۳۸۳)، در تحقیقی با عنوان «تحلیل سقوط قاجاریه با رویکردی به نظریه انحطاط دولت ابن-خلدون» می‌نویسد «این دولت به واسطه مسلمان بودن، شرقی بودن و از همه مهم‌تر نزدیک بودن به دوران کنونی از اهمیت بیشتری برخوردار است. نگارنده تلاش نموده این نظریه را درباره حکومت قاجار که حدود چهار صد سال با زمان او فاصله داشت بسنجد و نشان دهد که عوامل اصلی سقوط این دولت اگر نگوئیم دقیقاً ولی به میزان بسیار زیادی با نظریه ابن‌خلدون تطبیق می‌کند که این امر نشان دهنده قوت این نظریه است که می‌تواند برای دوران کنونی نیز صادق باشد. ابن‌خلدون عقیده دارد که بر جریان تاریخ قوانینی حاکم است و با تشبیه کردن حیات جامعه به پیکره آدمی و استفاده از این استعاره، نظریه پیری دولت‌ها را مطرح کرده که در درون آن جبر تاریخی حرف آخر را می‌زند. ایشان اگر چه به مطرح کردن علل دیگری هم پرداخت که علاوه بر پیری باعث مرگ حکومت‌ها می‌شوند، حاکمیت هوای نفس

حاکم، ناز و تجمل‌خواهی حاکم، از دست دادن خوی خشونت و این عوامل را فرا زمانی می‌داند و اگر به موقع حکومتی به فکر درمان نیفتد ناگزیر طعم شکست را تجربه می‌کند. از دیدگاه ابن‌خلدون استبداد لازمه اجتماعات بشری است و از خوی برتری‌جویی انسان بر می‌خیزد که با مقتضیات سیاست‌کشورداری همراه شده است. و از این طریق راه را برای وحدت جامعه و آسایش مردم فراهم می‌کند که اگر موفق به این کار شود حکومتش دوام خواهد آورد. اما به تدریج این حاکم در ناز و نعمت فرو می‌رود و باعث پدیدار شدن انواع فرومایگی‌ها و عادات زشت می‌شود و زبونی دولت پدید می‌آید و چنین دولتی به واسطه پیری و فرسودگی سقوط می‌کند. نگارنده این مقاله این نظریه را در باره حکومت قاجاریه که چهار صد سال با زمان او فاصله داشت سنجیده است.

ازغندی (۱۳۷۴)، در مطالعه‌ای با عنوان «تأثیر نخبگان قاجاریه بر تحولات سیاسی و اجتماعی» توضیح می‌دهد که نهادینگی سیاسی و تحولات اجتماعی ایران دوره قاجاریه تحت‌الشعاع منافع نخبگان قرار داشته و در ایران نیز همانند سایر کشورهای در حال توسعه نخبگان در پویش توسعه کشوری نقشی تعیین‌کننده داشته‌اند.

بشیریه و کرم‌پور (۱۳۸۳)، در «بررسی چرخش نخبگان در ایران دوره قاجار» به بررسی جامعه ایران در وضعیت پایدار قبل از مشروطیت به عنوان سیستم اجتماعی متعادل، عوامل ایجاد عدم تعادل در این جامعه به مثابه عوامل مؤثر در پیدایی نخبگان جدید و سرانجام نحوه و میزان وقوع چرخش نخبگان طی قرن نوزدهم و مشروطیت پرداخته‌اند. بر اساس نتیجه این تحقیق چرخش نخبگان محدود و نسبی بوده است و برای همین تحولات ساختاری و بنیادی چشمگیری به واسطه مشروطیت در ایران به وقوع پیوست.

زرگری سنقر (۱۳۹۰)، در «بررسی دلایل بر آمدن و فرو افتادن دودمان قاجاریه بر اساس رهیافت عصبیت ابن‌خلدون» بر پایه پژوهش کیفی و با بهره‌گیری از روش خوانش متن و رهیافت عصبیت ابن‌خلدون به دلایل ظهور و سقوط دودمان قاجاریه پرداخته است. وی برای هر دولت عمری یکصد و بیست ساله (سه نسلی) در نظر می‌گیرد. هر دولت از پنج مرحله استقرار، خودکامگی، اوج قدرت، زوال و سقوط عبور می‌کند. و این همان نظریه‌ای است که به عنوان سیر تطور دورانی تاریخ از آن نام می‌برند. در این پایان‌نامه از یازده متن تاریخ نگارانه، شانزده سفرنامه داخلی و خارجی و چهارده متن خاطرات داخلی و خارجی مربوط به روزگار قاجار از منظر رهیافت عصبیت ابن‌خلدونی بازخوانی و بازتفسیر شده است.

جامعه‌شناسی سیاسی ظهور سلسله قاجار بر اساس نظریه نخبگان پارتو

در اندیشه پاره‌تو نخبه کسی است که بالاترین جایگاه را در فعالیت‌های اجتماعی و انسانی دارد و به زعم پاره‌ای تمایز نخبه از توده یک فرآیند کاملاً تجربی است و نیاز به استدلال‌های علمی مشخص ندارد. در واقع کارگزاران دارای جایگاه مشخصی در جامعه هستند و ایشان سرآمد جوامع خود محسوب

می‌شوند. پاره‌تو دو دسته نخبه را از یکدیگر متمایز می‌کند: نخبه حاکم که در حکومت فعالیت دارد و نخبه غیر حاکم. پاره‌تو در کتاب رساله‌ای در باب جامعه‌شناسی سیاسی عمومی مفاهیم اصلی نظریه خود در مورد چگونگی انسجام و همبستگی جوامع انسانی را بیان می‌دارد. تعادل و ثبات اجتماعی که عبارت از نابرابری‌های موجود در میان انسان‌هاست و موجب پیدایش گروه نخبگان می‌گردد. منافع که عبارت از انگیزه‌های اقتصادی عمل اجتماعی هستند. غرایز یا ذخایر ثابت که احساساتی هستند که بر رفتار اجتماعی تأثیر می‌گذارند. «مشتقات» که مظاهر شبه عقلانی و فریبنده غرایز هستند و معمولاً شکل عقاید فلسفی، اخلاقی و مذهبی به خود می‌گیرند. بحث پاره‌تو در مورد قدرت سیاسی بیشتر در حول دو عامل اخیر صورت می‌گیرد. نخبگان با استفاده موفق از ابزارهای زور و نیرنگ توده را مدیریت می‌کنند. مفاهیم کلیدی در اندیشه پاره‌تو مفهوم گردش نخبگان است. پارتو میان گردش کامل و گردش ناقص نخبگان تمیز قائل شده است و کمال تحرک اجتماعی را در گردش کامل نخبگان جستجو می‌کند. پاره‌تو قبل از این که در مورد خوبی یا بدی جامعه بحث کند به بقای جامعه توجه دارد و تقویت جامعه را پیش-شرط هر چیز دیگری می‌داند و به تعبیر وی، اگر ملتی نتواند بقا داشته باشد، بحث از خوبی یا بدی جامعه علاوه بر این که بی‌فایده است، انتزاعی هم خواهد بود و از این رو پاره‌تو گردش نخبگان را شرط لازم برای بقای جامعه و پرهیز از انقلاب می‌داند. پارتو در بحث از قدرت سیاسی بر «تلفیق» و «ابقاء» تکیه می‌کند. از این رو اگر افراد عملگرا، هوشیار، مدیر و مدبر وارد سیاست شوند، سازشکار و معامله‌گر هستند و اگر در اقتصاد وارد شوند مرد خطر هستند. پارتو مانند «ماکیاولی» این نوع شخصیت‌ها را «روبه صفت» می‌نامد. اشخاص دیگر در پی دلبستگی هستند و به خانواده، قبیله، شهر و ملت‌شان به شدت احساس وفاداری می‌کنند. این افراد دارای عرق میهن‌پرستی و شور مذهبی هستند و در صورت لزوم از کاربرد زور هراسی ندارند. همزمان این افراد اهل جنگ و ستیزه هستند. پارتو این نوع شخصیت را «شیر صفت» می‌خواند. وی با رویکردی روان‌شناسانه و نوع نگاه ماکیاولیستی به انسان، نظریه نخبگان حاکم را مطرح ساخته است. وی تمامی اقدامات و افعال مهم موجود در جامعه را ناشی از فعل گروه نخبه می‌داند و متاثر از اندیشه‌های مارکسیسم و به طور اخص اندیشه‌های کارل مارکس است و در عین حال پیرو لیبرالیسم فکری در جامعه است. از اندیشه‌های مهم پارتو در راستای اندیشه‌های نخبه‌گرایانه وی، نظریه گردش ادواری نخبگان است. وی معتقد است که همیشه دو طبقه شیر و روباه در حال جابجایی هستند. البته میزان این جابجایی به نوع جامعه بسته یا باز بستگی دارد. البته نباید فراموش کرد که اندیشه‌های پاره‌تو با نقدهایی مواجه شده‌اند که این انتقادات در اندیشه‌های بازسازی شده الیتسم کلاسیک در قالب نخبه-گرایی مردن، سامان یافته‌اند. پدیده گردش نخبگان، فرآیندی است که به موجب آن، افراد از رده‌های اجتماعی پایین به رده‌های اجتماعی بالا صعود می‌کنند تا نقص موجود در مراتب نخبگان را بر طرف کنند. روی کارآمدن آغا محمدخان قاجار از سلسله‌مراتب پایین جامعه به راس حکومت را می‌توان از این

نظریه تحلیل کرد. پاره‌تو تعادل را چنین تعریف می‌کند: حالت X یعنی تعادل به گونه‌ای است که اگر باید به طور تصنعی و خارج از روال عادی اصلاح شود، نخست واکنشی صورت می‌گیرد که گرایش به واقعیت نظام، یعنی حالت عادی دارد و اگر در بدنه نظام عدم تعادلی به وجود آید، ابتدا سیستم به صورت ذاتی خود را به حالت تعادل می‌رساند یا دست کم رویه‌ای به سوی تعادل اتخاذ می‌نماید که در ادامه، این تعادل ممکن است به وسیله نیروهای خارجی به انجام برسد. پارتو می‌گوید حالت اصلی آن است که به وسیله تحوّل عادی اصلاح شده است. این خصوصیت به وسیله وابستگی درونی اجزا تقویت می‌گردد. یکی از راه‌های حفظ تعادل اجتماعی، همان است که پارتو چرخش نخبگان می‌نامد. با گردش نخبگان، خون تازه به رگ‌های حکومت می‌رسد و حیات در پیکر دستگاه حکومتی، تازه می‌گردد. تنگ شدن جریان‌های حکومتی یا بسته شدن آن، حکومت را از تجدید قوا محروم می‌کند و سر انجام به مرگ آن منجر خواهد شد. در نظام جامعه‌شناختی پارتو عامل اصلی تعادل اجتماعی، گردش نخبگان و علت اصلی بی‌ثباتی اجتماعی نیز، عدم آن است. به نظر پارتو نیرومندترین عامل به هم خوردن توازن اجتماعی، انباشتگی عناصر برتر در طبقه پایین و تجمع عناصر پست در طبقه بالاست. می‌توان نمونه‌هایی از ورود نخبگان طبقه پایین جامعه در دوره قاجاریه به مقام صدارت از جمله میرزا تقی‌خان امیرکبیر که پسر آشپزی بود، را نام برد.

بر طبق نظریه گردش نخبگان ویلفردو پارتو تاریخ ایران هیچ گاه شاهد رهبران فرهیخته نبوده است بلکه همواره بستر ظهور و حضور گروه‌های مستبد و تشنه قدرتی بوده که پیرامون یک چهره خودکامه فاقد هر گونه فضیلت مورد انتظار حلقه زده‌اند و قدرت سیاسی را نه از طریق اقبال همگانی و یا اعتبار آسمانی کاریزمایی، بلکه با توسل به زور و تدبیر به دست آورده‌اند. اگر چه همواره پس از استقرار سلطه خویش، جهت تحکیم و تداوم آن در صدد کسب نوعی حقانیت و مشروعیت در برابر حریفان و مدعیان قدرت بوده و سعی کرده‌اند چهره‌ای کاریزمایی از خود به نمایش بگذارند (۲۰: ۳۵).

بر اساس دیدگاه پارتو، سراسر تاریخ ایران و اواخر دوره صفویه و دوره نادرشاه افشار که شاهد چالش میان نخبگان قدرت‌های سیاسی در ایران بود، نشانگر و تبیین‌گر این موضوع می‌باشد که منازعات سیاسی در تاریخ ایران، نزاع میان فرد با هیئت حاکمه نبوده است. بلکه پیوسته در تاریخ این سرزمین، رهبری حرکت‌ها و جنبش‌های سیاسی علیه حاکمان وقت، به عهده افراد و گروه‌هایی از نخبگان بودند که در میانه رقابت‌ها، خود را شایسته کسب حکومت می‌دانستند و در این راستا از مواردی هم چون احساسات مردمی، عصبیت قبیله‌ای و قومی و هم‌چنین پشتوانه‌های دینی اسطوره‌ای بهره گرفته‌اند.

بر طبق نظریه پارتو، جامعه ترکیب ناهمگنی از افراد مقهور و تحت سلطه، در زیر سیطره گروه‌های کوچک اما نخبه می‌باشد که حاکمیت سیاسی جامعه را بر عهده دارند. و طی جابجایی نخبگان جدید با نخبگان فرسوده‌ای که استعدادها و لیاقت‌های گذشته را در جهت استمرار حاکمیت خویش، از دست داده-

اند، شرایط اجتماعی سیاسی را شکل می‌دهند و در این میان، خیل مردم، تنها سپاه و مامور آن نخبگان با تدبیر، در جریان مبارزه برای تصاحب قدرت می‌شدند.

پس از مرگ نادرشاه افشار در سال ۱۱۲۶ شمسی طوایف قاجارهای استرآباد به سردمداری محمدحسن خان در صدر به دست‌گیری سریر پادشاهی بر آمدند. اما در پی جنگ‌هایی که با کریمخان زند داشتند شکست خوردند و در این میانه محمدحسن خان طی جنگ با سپاه صادق‌خان زند به قتل رسید و فرزندان ایشان یعنی آقا محمدخان و حسینقلی خان جهانسوز به عنوان گروگان در دربار زندیه نگهداری می‌شدند. در این میان حاکم استرآباد بر علیه کریمخان زند شورید و حسینقلی خان از طرف کریمخان زند مامور شد تا حاکم شورشی استرآباد را سرکوب نماید. ولی خود در سمنان بر علیه کریمخان زند شورید ولی توسط زکی‌خان زند به قتل رسید. قدرت عصبیت ابن‌خلدونی و کاریزمای وبری و نخبگان پارتویی تا زمانی که کریمخان زند زنده بود نخبگان ایل قاجار را از به قدرت گرفتن باز می‌داشت. در پی مراسم خاکسپاری کریمخان زند (۱۱۹۳ ه.ق) سران حکومت زندیه برای به دست گرفتن قدرت به کشمکش پرداختند و سرانجام در ۱۲۰۳ ه.ق لطفعلی‌خان فرزند جعفرخان به قدرت رسید و شش سال قدرت را در دست داشت و پیوسته در درگیری با مخالفان بود. در این میان، سران اهل قاجار نیز در شمال ایران و در نواحی گرگان و مازندران و به ویژه استرآباد که نفوذ زیادی داشتند سعی در به دست گرفتن قدرت بر آمدند و طی درگیری‌هایی که میان لطفعلی‌خان و آقا محمدخان قاجار در حمله به شیراز و محاصره دو ماه آن و کمبود مواد غذایی قاجارها، دوباره به ناگزیر به تهران بازگشتند. دوباره در سال ۱۲۰۶ ه.ق آقا محمدخان قاجار به شیراز حمله کرد و طی حمله جنگی لطفعلی‌خان را شکست داده و در عمارت کلاه فرنگی شیراز به تخت سلطنت جلوس نمود و طی دو سالی که لطفعلی‌خان به کرمان گریخته بود میان آقا محمدخان و لطفعلی‌خان جنگ و نبرد ادامه داشت. آقا محمدخان قاجار به کرمان حمله و طی محاصره و جنگ و نبردهای متعدد، عاقبت کرمان را فتح و مردم زیادی از آن جا را کور و به قتل رساند و لطفعلی‌خان که به بم فرار کرده بود، توسط حاکم آن جا دستگیر و تسلیم آقا محمدخان قاجار گردید و ایشان را ابتدا کور و به طرز فجیعی به قتل رساند و به این طریق پایان حکومت زندیه و ظهور کامل سلسله قاجار فرا رسید. وقتی که عصبیت در میان قومی فرو می‌کاهد و یا کاریزمای فرد رهبر و حاکم افول می‌نماید و نخبگی وی زیر سؤال می‌رود خود اطرافیان حاکم (لطفعلی‌خان زند) وی را دستگیر (توسط حاکم بم) و تحویل رهبر و حاکم با عصبیت، کاریزما و نخبگی بالا می‌شود. هرگاه دولت استقرار یابد و شالوده آن مستحکم شود (در این مورد در زمان کریمخان زند) دیگر از عصبیت بی‌نیاز است (۱۶: ۲۹۵). بر اساس نظریه نخبگان پاره‌تو هر چه قدر که یک جامعه بسته باشد، میزان نفاق نخبگان در درون و بین خودشان بالاتر می‌رود و در این صورت سیستم راهبردی جامعه در جهت عکس منافع ملی حرکت می‌کند و در چنین جامعه‌ای امکان نیروی گریز از مرکز نخبگان بالاست.

نقش نخبگان در ایجاد تحولات دوره قاجار

مسئله خویشاوندی، از مشخصات مهم نظام نخبه‌گرایی در ایران است و دستیابی به مناصب مهم جامعه، اعم از صدارت، وزارت، سفارت و نمایندگی، چندان به علم، لیاقت و دانش شخص بستگی نداشته است (۵: ۸۰). این نظریه به طور جامع و یکپارچه پذیرفتنی نیست زیرا برخی از رجال دوره قاجار از نظر خاستگاه اجتماعی از طبقات فرودست جامعه بودند مانند میرزاتقی خان فراهانی فرزند کربلایی قربان آشپز، میرزا حسین خان سپهسالار، نوه عابدین دلاک و میرزاعلی اصغرخان امین‌السلطان اتابک اعظم فرزند آقا ابراهیم آبدارباشی. این نظریه تا حدود زیادی درباره رجال دوره قاجار پذیرفتنی است، ولی در دوره حکومت پهلوی، مسئله خویشاوندی با دربار، نسبت به دوره قاجار، تا حدود زیادی در ارتقای منزلت سیاسی افراد رو به کاهش گذاشته است. نخبگان وابسته حکومتی و نظام ناکارآمد با کارشکنی نسبت به اندیشه‌ها و استراتژی سترگ صدراعظم، در اصل عامل عقب‌ماندگی این جامعه شدند. امیرکبیر، صدراعظم ایران، در سال‌های ۱۲۳۰-۱۲۲۷، اهداف بلندپروازانه و پیروزمندانه‌ای در زمینه اصلاحات در نهادهای ایران مشخص کرد. سیاست‌های خاص نظیر کارخانه‌های دولتی، دارالفنون، حسابرسی، تعادل بودجه را در پیش گرفت. همه این سیاست‌ها در جهت تقویت دولت قاجار و ایستادگی در مقابل فشارهای خارجی اتخاذ گردید، اما آن چه بیش از فقدان نظرات متخصصین و دانش فنی سد راه اصلاحات می‌شد، ائتلاف نیرومند نخبگانی بود که از اصلاحات امیرکبیر زیان می‌دیدند، این ائتلاف تصمیم گرفت در مقابل اصلاحات صدراعظم بایستد و نهایتاً خشم و توطئه مخالفین صدراعظم، که عمدتاً مقام‌های دولتی، زمینداران بزرگ، روحانیون و درباریانی بودند که مقرری و دریافتی‌های آن‌ها کم شده بود، با القای توطئه توسط مادر ناصرالدین شاه او را عزل، تبعید و نهایتاً در کاشان به قتل رساندند (۱۲: ۲۴۷). اگر اصلاحات و اقدامات بنیادین امیرکبیر در ایران شکل می‌گرفت، طبعاً روند حیات سیاسی و اجتماعی ایرانیان در ورود به قرن بیستم کاملاً متفاوت بود، زیرا ثبات و ترقی واقعی حکومت‌ها در گرو اصلاحات مداوم است. اما بستر سنگلاخی و نآآماده قاجارها اجازه اصلاحات واقعی را به نخبگان توان‌مندی چون امیرکبیر نداد. دوران بسیار کوتاه صدارت امیرکبیر تحولاتی را به وجود آورد که نسل رهبران مشروطه‌خواه در دوران مظفرالدین شاه از اندیشه و نتایج آن تأثیر و الهام گرفتند. دارالفنون، اولین مدرسه‌ای که شکل و محتوای مدرن داشت، توسط دولت یعنی به کوشش امیرکبیر در سال ۱۸۵۱ تأسیس شد. امیرکبیر با روشنی فکر علل عقب‌ماندگی ایران را در مقابل سایر کشورهای قدرت‌مند دریافته بود. او تدریس رشته‌هایی هم‌چون سواره نظام، پیاده نظام، طب، داروسازی و معدن‌شناسی را برای متخصصین داخلی در نظر گرفت. تأسیس این مدرسه بعداً در شروع حرکت نوسازی کشور تأثیرگذار شد. با ترجمه و چاپ کتب جدید، طبقات وسیع‌تری از مردم با دانش کشورهای پیشرفته آشنایی پیدا کردند و فارغ‌التحصیلان مدرسه دارالفنون با رویکردهای روشنفکری و تجددخواهی و تحول فکری، نسلی را به تدریج خلق کردند که در شکل‌گیری انقلاب مشروطه تأثیر اساسی داشت (۱۵: ۷). در کشورهای پیشرفته به واسطه ماهیت تکثرگرای نظام‌های

سیاسی، جایگاه مالکیت، اعم از مالکیت مادی و معنوی و نیز خاستگاه طبقات اجتماعی بر اساس شکل-گیری نهادهای اجتماعی سیاسی و اقتصادی کاملاً روشن و مورد اعتنای هیئت حاکمه و قدرت سیاسی حاکم است و طبقه متوسط از رتبه تعادل‌بخش و خوبی در جامعه برخوردارند. در حالی که در نظام‌های غیر توسعه یافته از جمله در ایران، شخص و طبقه نه تنها محلی از اعراب نداشته و ندارند، بلکه ماهیت و اختیارات آن‌ها تابع نوع و درجه وابستگی آن‌ها به قدرت حاکم است و ضابطه‌ای جز قدرت برای تعیین جایگاه اشخاص و طبقات قابل تصور نیست. در غرب منشأ تأثیرگذاری طبقات و زمینه استقلال آن‌ها به فرایند شکل‌گیری مالکیت خصوصی و کارآمد و رسمیت قانونی آن در این جوامع کمک نمود. در حالی که در کشورهای توسعه نیافته از جمله ایران، دولت در فوق طبقات جامعه قرار داشته، نه فقط در رأس آن، در نتیجه دولت در خارج از خود مشروعیت مستمر و مداوم نداشت و چهارچوبی تحت عنوان قانون برای تعیین محدوده دولت وجود نداشت و معنای دقیق استبداد هم همین است (۱۵: ۸). در دوره قاجار گروه نخبگان حکومتی را خاندان شاهی، وابستگان خاندان شاهی و زمینداران تشکیل می‌دادند. مقامات دیوانی حلقه اتصال دو گروه خاندان شاهی و زمینداران بودند، یعنی از نظر خاستگاه اجتماعی و پایگاه طبقاتی، آن‌ها را می‌توان در زمره خاندان شاهی قرار داد. مالکیت زمین‌ها را در ایران آن‌ها به چنگ آورده بودند و در وزارت فعالیت نخبگان حکومتی نخبگان رسمی، نخبگان غیر رسمی در جامعه ایران حضوری کم و بیش فعال داشتند. وحدت فکری و هماهنگی دو بخش مهم از گروه نخبگان غیر رسمی مانند بازرگانان و روحانیون در واقعه تنباکو، نقطه عطفی در نخستین حضور فعالیت سیاسی-اجتماعی نخبگان غیر رسمی به شمار می‌رود. انتشار روزنامه‌های قانون در لندن و اختر در استانبول، طیف روشنفکران را هم به این مجموعه افزود. هماهنگی و تعامل سه بخش نخبگان غیر رسمی روحانیون، بازرگانان و روشنفکران، با ایجاد نهضت مشروطیت، نخبگان رسمی جامعه را به چالش کشید.

بحث و نتیجه‌گیری

هدف اصلی مقاله حاضر، تحلیل جامعه‌شناختی سیاسی تحولات سیاسی حکومت قاجار از دیدگاه نظریه گردش نخبگان ویلفردو پارتو بود. جهت نیل به هدف مذکور و پاسخ به سئوالات پژوهشی باید گفت، جوامع ناگزیر به استفاده از نخبگان هستند. در جوامع بسته و غیر دموکراتیک، به علت انسداد سیاسی، پدیده گردش نخبگان روی نمی‌دهد. مدار بسته حاکمیت بلافصل نخبگان رسمی، موجب ناکارآمدی نخبگان سیاسی و عدم طرح ایده‌های نو و مانع برقراری تعادل اجتماعی می‌شود. ناکارآمدی نخبگان سیاسی از یک سو و ارتقای منزلت و پایگاه اجتماعی نخبگان غیر رسمی از سوی دیگر، ثبات سیاسی و اجتماعی جامعه را دستخوش ناآرامی و آشوب‌های اجتماعی می‌سازد. بر اساس نظریه نخبگان پارتو هر قدر که یک جامعه بسته باشد، میزان اختلاف نخبگان در درون و بین خودشان بالا می‌رود و در این صورت سیستم راهبردی جامعه در جهت عکس منافع ملی حرکت می‌کند. در چنین جامعه‌ای امکان

نیروی گریز از مرکز نخبگان بالا است. سیستمی می‌تواند سعادت‌مند باشد که نخبگان در آن دارای وفاق حداقلی باشند. دوران بسیار کوتاه صدارت امیرکبیر تحولاتی را به وجود آورد که نسل رهبران مشروطه-خواه در دوران مظفرالدین شاه از اندیشه و نتایج آن تأثیر و الهام گرفتند. عدم وجود گردش نخبگان در جامعه دوره قاجار که موجب عدم تعادل نظام سیاسی و پاسخ مناسب به تحولات سیاسی و اجتماعی شد، علاوه بر این که ناکارآمدی نخبگان رسمی را به اثبات رساند، راه را برای ورود نخبگان جدید در حوزه سیاسی بست. با سقوط حکومت تزار در روسیه، حکومت قاجار به علت تزلزل پایه‌های حکومت، به آسانی دچار فروپاشی شد و با سیستم پارلمانی، سلسله قاجار که متکی بر ساختار سیاسی ملوک‌الطوایفی و ایللیاتی بود دچار از هم پاشیدگی اجتماعی گردید.

تعارض منافع

«بنا بر اظهار نویسندگان مقاله حاضر فاقد هر گونه تعارض منافع بوده است.»

منابع

1. Abrahamian, Yervand. (2011). Essays in Political Sociology of Iran, translated by Soheila Torabi Farsani, Tehran: Pardis Danesh Publishing House, second edition.
2. Akbari, Mohammad Ali. (1992). Features of power structure in Iran, Nameh Farhang, Tehran: Ministries of Culture and Islamic Guidance, 2nd year, 4th issue.
3. Avri, Peter; Hembly, Gavin; Melvin, Charles. (2008). History of Iran during the Afshar, Zand and Qajar periods, translated by Morteza Saqib Far, Tehran: Jami Publications.
4. Azghandi, Alireza (1995) The influence of Qajar elites on political and social developments, Middle East Quarterly Magazine, Number Six
- 5-Azghandi, Alireza. (1997). The ineffectiveness of Iran's political elites between the two revolutions, Tehran, Qoms Publishing.
6. Bashirieh, Hossein. (2014). History of political ideas in the 20th century, liberalism and conservatism, Tehran: Ney Publishing.
7. Bashirieh, Hossein and Karampour, Roza. (2004). Studying the rotation of elites in Iran during the Qajar period, Journal of Cultural Research, No. 10.
8. Dehghan Nejad, Morteza. (2004). Analysis of the fall of the Qajar dynasty with an approach to the theory of decline of the state of Ibn Khaldun, Isfahan University Faculty of Literature and Humanities Journal, second term, 36th and 37th issue, spring and summer.
9. Denbali, Abdul Razzaq Maftun. (2013). Mather Soltanieh, with the efforts of Firoz Mansouri, Tehran: Information Publications.
10. Etemad Al-Saltaneh, Mohammad Hasan Khan. (1988) Tariq Montazam Naseri, edited by Mohammad Ismail Rezvani, Tehran: Duniyai Ketab.
11. Etezad Al-Saltaneh, Mirza Aligholi. (1991). Exir al-Tawarikh, by Jamshid Kianfar, Tehran: Weissman Publishing.
12. Foran, Jan. (1998). Breaking Resistance: The History of Iran's Social Developments from the Safavid Period to the Years After the Islamic Revolution, translated by Ahmad Tadion, Tehran: Rasa Publishing.
13. Hedayat, Rezaguli Khan. (2001). The history of Rouza al-Safai Naseri, with the efforts of Jamshid Kianfar, Tehran: Nashr Asater.
14. Heravi, Javad. (2013). History of the Samanin, Golden Age of Iranian History, 4th edition, Tehran: Amir Kabir Publications.
15. Homayon Katouzian, Mohammad Ali. (2000). Government and society in Iran; Extinction of Qajar and establishment of Pahlavi, translated by Hassan Afshar, Tehran: Nashr Markaz.
16. Ibn Khaldoun, Abdul Rahman. (1957). Introduction to Ibn Khaldoun, translated by: Mohammad Parvin Gonabadi, Tehran: Book Translation and Publishing Company.
17. Joveini, Mohammad. (1999). Joveini's World History, edited by Mohammad Qazvini, Tehran: Duniyai Ketab.
18. Kohamrei, Zein Al-Abidin. (2005). The message of measures taken by the king and the minister in the affairs of Agha Mohammad Khan Qajar and his minister Haji Ibrahim Khan Kalantar Etemad al-Douleh, edited by 19-Mahin Dokht Hajian Pour, Tehran: University Publishing Markaz.
19. Mahmoud Mirza Qajar. (2010). History of Saheb-e-Quran, by the efforts of Nadereh Jalali, Tehran: Library, Museum and Document Center of the Islamic Council.

-
20. Moder shane Chi, Mohsen. (1994). Iran's history and elitist point of view, *Negha No Quarterly*, Farvardin and Ordibehesht.
 21. Nafisi, Saeid. (1985). *Social and political history of Iran in the contemporary period*, Tehran: Sharq Press Institute.
 22. Nasri, Albert. (1984). excerpts from Ibn Khaldun's introduction, translated by Mohammad Ali Sheikh, Tehran: Shahid Beheshti University Press.
 23. Pareto, Wilfredo. (2016). *Human stupidity*, translated by Parviz Ajjali, Tehran: Ehsan publishing house.
 24. Reza Qoli, Ali. (2004). *Sociology of Self-Kamgi*, Tehran: Nei Publishing.
 25. Rush, Michael. (2008). *Society and Politics*, translated by Manouchehr Sabouri, Tehran: Samt Publications.
 26. Saravi, Mohammad Taqi. (1992). *Muhammadan history "Ahsan al-Tawarikh"*, edited by Gholamreza Tabatabaei Majd, Tehran: Amir Kabir Publications.
 27. Zargari Sonqor, Hassan. (2019). *Investigating the reasons for the rise and fall of the Qajar dynasty based on Ibn Khaldoun's approach*, supervisor Mohsen Khalili and advisor Seyyed Hossein Athari, Ferdowsi University of Mashhad.